

رجال اسلام  
بقلم: آقای قویم الدوله

## ابوالدرداء

ابوالدرداء عویمر بن عامر بن زید بن قیس بن امیه بن عامر بن عدی بن کعب بن الخزرج الانصاری المدنی . مادرش محبة دخت واقد بن عمرو .  
ابوالدرداء از بنو الحارث است . در نام وی و پدرش خلاف کرده اند . گفته شده است : نام خودش عامر بوده «عویمر» لقب اوست ، نام پدرش «عامر» یا «مالک» یا «عبله» یا «عبدالله» یا «زید» بوده .

ابوالدرداء از بزرگان علماء و زهاد و قراء اصحاب محمد (ص) و فقیهی خردمند و حکیم بود . شرکت کرد در جنگ احد و در آن روز چنان شجاعتی از خود نشان داد که رسول اکرم درباره اش گفت : نیکو فارسی است ابوالدرداء . هنگامی که در آن غزوه مشرکین قریش پیشرفت کردند و مسلمین از هرسو گریختند ، ثبات قدم و دلیری و خفت حرکت وی نظر پیغمبر را جلب کرده گفت : نیکو سوار بیست عویمر و سنگین نیست .

ابوالدرداء واپسین کس از خاندان خود بود که با اسلام گرائید . چگونگی اسلام آوردنش این است که: روزی عبدالله بن رواحه که برادر خوانده وی بود در جاهلیت و اسلام رفت بخانه ابوالدرداء و تیشه ای برداشته بر بت او میزد و میگفت «ای صنم ! بیزادی بجوی از نامهای اهریمنان ، الاکل ما یعدی مع الله باطل . چون ابوالدرداء بخانه بازگشت زنش رفتار عبدالله را با بت باو گفت . وی باخود اندیشید که اگر درین بت خیری میبود هر آینه از خویش دفاع میکرد . پس بیدرنک رفت با عبدالله بن رواحه نزد رسول خدای و اسلام آورد . - گفته شده است اسلام او پس افتاد تا روز بدر .

ابوالدرداء . میگفت: پیش از بعثت بازرگان بودم ؛ چون محمد به پیغمبری برگزیده شد هم بازرگانی وهم عبادت میکردم ، پس از چندی دیدم این دوکار باهم فراهم نمیشود بازرگانی را ترك گفتم و عبادت گزاشتم .

ابوالدرداء میگفت : نشانه فقه مردمدارای اوست در معیشت ، این مرا خشنود نمیکند که بایستم بریله های در مسجد بفروشم و بخرم و روزی ۳۰۰ دینار بهره برم ، ولی من از روزی که دست از بازرگانی کشیده ام همه نمازهای پنجگانه خود را در مسجد بجماعت میگزارم ، من نمیگویم که خدای عز وجل حلال نکرده است بیع را و حرام نکرده است رباء را ، لکن من دوست میدارم از کسانی باشم که لایلهیم تجارة و لایبغ عن ذکر الله . مکرر میگفت : سوگند بدان کسی که جان من در دست قدرت اوست ما احب ان لی حانوتاً علی باب لانتخطتی فیه صلاة اربع فی کل یوم اربعین دیناراً و اتصدق بها کلها . پرسیدندش این را از چه رو مکرر میداری ؛ در پاسخ گفت از سختی حساب .

ابوالدرداء حکیم ابن امت و قرین معاذ بن جبل است ، کان من العلماء الذین یشفون من الداء . رسول اکرم درباره اش میگفت : عویمر حکیم امت من است . برادری ایجاد کرد محمد (ص) میان ابوالدرداء و سلمان پارسی . کان سلمان مواخياً لابی الدرداء و کان یعدله فیما هو من شدة المجاهدة . نبشت ابوالدرداء از شهر دمشق بسلمان : ان تکن الدار من الدار بعیدة فان الروح من الروح قریب و طیر السماء علی الفه من الارض یقع . - و سلمان در عراق امیر تیسفون (مدائن) بوده .

مسروق گوید « باصحابه رسول مشافهه کردم و دیدم که دانش ایشان بخش تن منتهی میشود : علی ، عمر ، عبدالله بن مسعود ، معاذ بن جبل ، ابوالدرداء ، وزید بن ثابت .

یزید بن عمیرة السکسکی که در شام نزد معاذ بن جبل تلمذ میکرد میگوید : معاذ در پایان روزگار زندگانی خود مرا فرمود « پس از من از چهار تن علم بیاموز : عبدالله مسعود ، عبدالله سلام ، سلمان پارسی ، ابوالدرداء »

ابودز الغفاری بابوالدرداء گفت: زمین بر نداشت و آسمان سایه نیکند بر کسی که داناتر از تو بود.

قاسم بن عبدالرحمان میگفت: کان ابوالدرداء من الذین اوتوا العالم .  
 ابوالدرداء قراءه قرآن را از رسول خدای فرا گرفت. او در شمار کسانیست که فراهم آوردند کتاب کریم را در حافظه خود در روزگار زندگانی پیغمبر بلاخلاف. عرض کردند بر ابوالدرداء قرآن مجید را عبدالله بن عامر الیهیصبی، خلید بن سعد، راشد بن سعد، خالد بن معدان و همسر خودش ام الدرداء الصغری - عطیه بن قیس الکلابی عرض کرد کتاب کریم را بر مشارالیها.

شریح بن عبید میگوید: روزی مردی بابوالدرداء گفت «یا مشعر القراء اما بالکم اجبن منا و ابخل اذا سئلتهم و اعظم لقمأ اذا اکلتم؟» ابوالدرداء از او اعراض کرده چیزی در پاسخش نگفت.

عمر بن الخطاب را از این پیش آمد آگاه کردند، چگونگی آن را از ابوالدرداء پرسید، او گفت اللهم غفراً، و کل ما سمعنا منهم نأخذهم به ؟ عمر رفت بسوی آن مرد و ردای او را برداشته بگردنش افکند و کشان کشان نزد پیغمبر بردش، آن مرد از راه معذرت بر رسول اگر مگفت: انما کنا نخوض و نلعب، این آیه شریفه فرود آمد: ولئن سألتهم ليقولن انما کنا نخوض و نلعب .

یزید بن ابی سفیان امیر شام نبشت بعمر بن الخطاب که: ای امیر مؤمنان! شامیان نمو کرده و بسیار گشته اند، نیاز مندند بکسی که کتاب کریم را بایشان بیاموزد و فقه و سنت تعلیمشان کند، فاعنی یا امیر المؤمنین رجال یعلمونهم الکتاب و السنة. عمر ابوالدرداء و معاذ بن جبل و عباده را از مدینه طیبه بشام گسیل داشت و پس از آنان عبدالله بن غنم را و ایشان دانش بسیاری در آن کشور پراکندند.

ابوالدرداء در روزگار ولایت عمر و امارت معاویه بر شام قاضی دمشق شد،

استعمل علی القضاء فاصبح يهنؤونه فقال اهنؤونی بالقضاء وقد جلست علی رأس مهواة  
مزکتها ابعده من عدن این؟ ولو علم الناس ما فی القضاء لآخذوا بالدؤل رغبة فیہ وحرصاً  
علیه . . وقاضی در آن روز کار در غیبت خلیفه نائب خلیفه بود

ابوالدرداء عالم اهل شام و مقری مردم دمشق و قبه و قاضی ایشان بود . ایش  
ابن سعد از دیگری روایت میکند که گفت: ابوالدرداء را دیدم بمسجد اموی در آمد  
و در پی او گروهی میآمدند که باهیچ صاحب شوکتی ندیده بودم و مسائل شرعیه  
از او می پرسیدند .

سوید بن عبدالعزیز گفت : ابوالدرداء چون نماز بامداد را در جامع اموی  
دمشق میگزاشت مردم برای فرا گرفتن قراءه فراهم میآمدند ، او ایشان را دهنده  
گرد میکرد و بر هر ده تن عریفی میگماشت و خودش دره حراب می ایستاد و همگان  
را زیر چشم میگرفت ، اگر کسی غلط داشت بعریف رجوع میکرد و اگر عریفشان  
غلط میکرد از ابوالدرداء می پرسید .

ابن عامر ، که برده تن عریف بود ، چون ابوالدرداء در گذشت جای او را در  
آموزختن قراءه گرفت .

كان ابوالدرداء يقسم القراء عشرة عشرة يجعل علی كل عشرة رأساً فاذا انفتل  
من صلاة الغداة قرأ جزءاً من القرآن واصحابه (وهم وهؤلاء الرؤساء) مهتدون به يستمعون  
الغايه ، فاذا فرغ من قراءته جلس كل رجل منهم فی موضعه و اقرأ العشرة الذين  
عهد بهم اليه .

مسلم بن مشكم ميگويد : روزی شمردم کسانی را که بر ابوالدرداء قراءه  
میکردند هزار و شصت و اندی بودند و هر ده تن يك مقری داشتند و ابوالدرداء بر  
سرشان ایستاده بود ، چون مردی بمقری خود رجوع میکرد حواله اش میداد به  
ابوالدرداء ، و اذا حکم منهم تحول الى ابی الدرداء .

ثابت بن بنانی گفت : خواستار شد یزید بن معاویه از ابوالدرداء دخترش  
«رداء» را ، ابوالدرداء رد کرد درخواست او را ، پس از چندی یکی از مصاحبین از

یزید پرسید: اصلحك الله مرا رخصت میدهی که درداء را بزنی بخواهم؟  
گفت: آری - رفت و خواستگار شد، ابوالدرداء دخترش را باو داد. این  
خبر پراکنده گشت میان مردم دمشق که ابوالدرداء خواستگاری امیر زاده یزید بن  
معاویه را رد کرد و خواستگاری مردی از ضعیفان مسلمین را پذیرفت! ابوالدرداء گفت:  
من رعایت مصلحت دخترم را کردم و چشم افکندم در کاخ و سراهای که تجملمش خیره  
میسازد چشمهای درداء را و بردین او ترسیدم، یلتمع فیها - بصرها، این دینها  
منها یومئذ؟

ابوالدرداء در گذشت بدمشق شام در روزگار ولایت عثمان و پس از خود نگذاشت  
مانند خویش در کشور شام. - در سال هر گش خلاف است: واقندی مینویسد در سنه  
۳۲ هجری در گذشته، سعید بن عبدالعزیز میگوید ابوالدرداء و کعب الاحبار دو سال  
پیش از گذشته شدن عثمان مردند. ابن عبدالبر (یوسف بن عبدالله الاندلسی) در کتاب  
استیعاب مینویسد: برخی مرگ او را پس از صفین بسال ۳۸ یا ۳۹ هجری آورده اند  
ولی صحیح نیست.

امالدرداء میگوید: ابوالدرداء چون محض شد پیوسته میگفت که عمل صالحی  
میکند برای مانند امروز من؟ که عمل صالحی میکند برای مانند این ساعت من، و  
این آیه شریفه را تلاوت میکرد و نقل افئدتهم و ابصارهم کمالم یؤمنوا به اول  
مره؟ و مکرر میگفت چیزی که بیشتر از همه از آن میترسم این است که چون بایستم  
در موقف حساب بمن بگویند دانش اندوختی و بدانچه میدانستی عمل نکردی؟

ان ابوالدرداء اشکی. فدخل علیه اصحابه فقالوا ماتت شکی یا ابالدرداء؟  
قال اشکی ذنوبی، فقالوا ما نشتهی؟ قال اشتهی الجنة، قالوا افلان دعوا لك طیباً؟  
قال هو الذی اضجمنی.

عبدالله بن عتبة گفت: از امالدرداء پرسیدم چه بود نیکوترین عمل ابوالدرداء؟ در  
در پاسخ گفت: التفکر والاعتبار.

خواستگار شد معاویه ام‌الدرداء را زیرا که حسن و جمالی داشت ،  
 ام‌الدرداء گفت شنیدم از ابوالدرداء که رسول خدای گفته است : « المرأة  
 لاخر زوجها ، من شوی دیگر نخواهم کرد کزید تا در بهشت باو برسم  
 ان شاء الله .

حزان بن‌الحکم میگوید : ابوالدرداء میگفت اگر میدانستید پس از مرگ  
 چه می‌بینید طعام نمی‌خوردید بشهوت و درخانه زیر سقف نمی‌نشستید ، بلکه بیرون  
 میرفتید بسوی بلندبها و تپه‌ها و بر سر و سینه میزدید و بر نفس خود می‌گریستید ،  
 ای کاش من گیاهی بودم و با داس درویده و خورده میشدم میگفت : ساعتی تفکر  
 بهتر است از قیام یکشب بعبادت .

ابوالدرداء نیشتم بمعایه : اما بعد ، من یلتمس رضا الله بسخط الناس کفاه  
 الله هونة الناس ومن التمس رضا الله بسخط الله وکله الله الی الناس .

ابوالدرداء میگفت : خیر و سعادت این نیست که بسیار شود دارای و فرزندان  
 بلکه خیر و سعادت در این است که فراوان گردد حلمت ، فرونی یابد علمت و پیشی  
 گیری بر مردم در بندگی خدای عزوجل . اگر احسانی کردی سپاس خدای گزاری و اگر  
 اسامتی کردی از پروردگار آمرزش بخواهی

ابوالدرداء چون بجنازه‌ای بر می‌خورد میگفت : اغدی فانا را محون - یا - روحی  
 فانا غادون .

ابوالدرداء میگفت : اضحکنی ثلاث و ابکانی ثلاث ، اضحکنی مؤمل الدنيا  
 والموت بطلبه و غافل لا یغفل عنه ، و ابکانی هول المطلع و انقطاع العمل و موقفی بین یدی  
 الله و لا یدری ایؤمر بی الی الجنة ام الی النار .

ابوالدرداء میگفت : وای بر کسی که نادان است و اگر خدای تعالی بخواهد  
 او را دانا میگرداند . وای بر کسی که میداند و دانش خود را بکار نمیبرد و بعلم خود  
 کار نمی‌کند . میگفت : انصف اذنیك من فیک ، فانما جعل لك اذنان وفم واحد لتسمع  
 بما تقول میگفت نادان سه نشانه دارد : العجب و کثرة النطق فیما لا یغنیه و ان ینهی

شیء و یا تیه . میگفت : اقرب ما یكون العبد من غضب الله اذا غضب . میگفت : حذر کن از ظلم کردن بکسی که یاورى ندارد .

روزی ابوالدرداء گذشت بر مردمی که کاخ و ایوان میساختند بایشان گفت : شما دنیا را آباد میکنید و خدای ویرانی آنرا میخواهد .

ابوالدرداء میگفت : سه چیز را من دوست میدارم و مردم مکروه می شمارند «تهی دستی ، بیماری ، مرگ . احب الفقر تو اضواء الربي و احب المرض تکفیراً لغیبتی و احب الموت اشتیاقاً لربي .»

ابوالدرداء میگفت : بدترین مردم روز رستاخیز در پیشگاه خدای دانشمندیست که بهره مند نشوند از دانشش . میگفت مردم بر سه گونه اند . عالم و متعلم و الثالث همیج لآخر فیه ، - و من یزدد علماً یزدد وجماً .

ام الدرداء گفت : روزی از ابوالدرداء پرسیدم چرا بهر میمانانانتمی آوری مانند آنچه دیگران برای میمانانانیشان هیآوردند؟ گفت شنیدم از رسول خدای که میگفت «ان امامکم عقبه کثودا لایجوزها المقلون» من دوست میدارم که سبکبار باشم برای آن عقبه .

بابوالدرداء گفتند : چرا شعر نمیگویی . با اینکه نیست مردی از «انصار» مگر اینکه شعری گفته است . گفت : منهم گفته ام بشنوید :

یرید المرء ان یعطى مئاه و یا بی الله الا ما ارادا  
 یقول المرء «فالدتی ومالی» و تقوی الله افضل ما استفادا

ابوالدرداء روایت حدیث کرده است از رسول اکرم و ام المومنین عائشه و زید بن ثابت و ابو امامه و فضالة بن عبید . روایت کرده اند از او پسرش بلال و گروهی از اءسلام تابعین همسرش «ام الدرداء کبری» دخت «ابوحدود» از صحابیات بوده ، حدیث بسیاری از رسول خدای و از ابوالدرداء روایت کرده است ، زن دیگرش که پس از درگذشتن پیغمبر گرفته «ام الدرداء صغری» نسام داشته ، هر دو عاقله و فاضله بودند .